

رساله درباره عقل انسانی

۲

ثانیاً بر فرض صحت اینکه تاریخ توجه ذهن باین اصول و تصدیق آنها دقیقاً معلوم و کاملاً مقارن با زمان بیدایش عقل و تمیز در انسان باشد این امر دلیل بر فطری بودن آنها نیست و بطلان دلیل با سخافت مدعا کاملاً تناسب دارد زیرا کدام منطق ایجاب مینماید که بگوئیم چون بیدایش بعضی تصورات در ذهن و تصدیق و توجه نفس بآنها زماناً مؤخر بر ظهور استعداد معینی در انسان است که وظیفه متمایزی دارد پس لازم میآید که این تصورات و اصول فطری بوده و طبیعت در بدو خلقت آنها را در لوح ذهن انسان منقوش و مرتسم کرده باشد ؟ باین استدلال اگر فرضاً بیدایش قوه نطق را مبدأ ظهور اصول مزبور در ذهن بگیریم (و صحت چنین فرضی بهیچ روی بعیدتر از آن نیست که حصول قوه تمیز را مبدأ قرار دهیم) میتوان بهمان نحو ادعا کرد که چون این اصول در بدو شروع قوه تکلم در ذهن انسان ظاهر میشود پس بالضروره فطری هستند . حواس انسان در ابتدا تصورات جزئیة را راه داده حجرة خالی ذهن را مجهز میسازند و ذهن بتدریج با بعضی از این صور آشنا شده آنها را در حافظه جای میدهد و با سامی مختلف موسوم میسازد پس از آن فراتر رفته از این جزئیات معانی کلی انتزاع میکند و استعمال الفاظ کلی را میآموزد و بدین ترتیب معانی و الفاظ که مواد لازمة عمل تعقل هستند در اختیار ذهن قرار میگیرند و هر روزه بهمان نسبتی که این مواد افزایش می یابند اثر تعقل نمایان تر میشود و هر چند ادراك معانی و استعمال الفاظ با شروع تعقل معمولاً مقارنت دارند نمیتوان از این امر چنین نتیجه گرفت که فطری خطری هستند .

کودک خردسال تا وقتیکه شمارش را تا عدد هفت نیاموخته و اسم و معنی تساوی را نفهمیده نمیداند که مجموع دو عدد ۳ و ۴ با ۷ برابر است و هر گاه اینها را یسار گرفت و مفاهیم کلمات مزبور برای او بیان گردید قضیه تساوی بین ۷ و مجموع ۳ و ۴ را خواهد فهمید یا بعبارت صحیح تر صحت قضیه مزبور را تصدیق خواهد کرد ولیکن این فهم و تصدیق نه باین سبب است که مفهوم قضیه از جمله حقایق فطری است یا اینکه قبل از این تصدیق از نعمت عقل محروم بوده بلکه سبب این است که بمجرد درك مفاهیم و معانی و تصوراتی که مدلول اسامی و اصطلاحات مزبور هستند حقیقت آنها بر او آشکار میشود شخص بالغ بهمان سهولتی که تساوی بین عدد ۳ و اعداد ۱ و ۲ را قبول میکند تساوی بین ۳۷ و اعداد ۱۸ و ۱۹ را نیز تصدیق خواهد کرد ولی طفل کوچک تساوی بین دو عدد سابق را بمراتب زودتر از برابری بین اعداد اخیر درك میکند و علت چنانکه گفته شد قصور عقل او نیست سبب اینست که معانی الفاظ ۱۸ و ۱۹ و ۳۷ بسهل العصولی مفاهیم ۱ و ۲ و ۳ نیستند .

حال باید دید آیا اساساً تصدیق فوری هر قضیه‌ی بی که بار اول انسان میشوند و معنی اجزاء آنرا میفهمد دال بر اینست که قضیه مزبور حاوی یکی از اصول و حقایق فطری است ؟ اگر چنین نباشد تصدیق عام را بیهوده دلیل قرار میدهند و بدان تمسک میجویند زیرا اگر بگویند دلالت دارد ناچار باید تمام این گونه قضایا را که بمجرد استماع مورد تصدیق واقع میشوند ضروری و فطری دانست و در اینصورت بدیهی است که شماره اصول فطری رو بفزونی خواهد گذاشت و لازم میآید که مثلاً تساوی بین مجموع دو عدد ۱ و ۲ با عدد ۳ یا برابری بین ۴ و دو عدد ۲ و ۲ و بسیاری قضایای متشابه از باب اعداد که انسان بمحض شنیدن و فهمیدن تصدیق میکند فطری بشمار روند و این ملازمه انحصار با اعداد ندارد در طبیعیات و سائر علوم نیز میتوان این قبیل قضایائی که بمحض درک مورد تصدیق قرار میگیرند بسیار یافت مثلاً فوریت و سهولت قبول اصل عدم تداخل یعنی اینکه دو جسم در آن واحد ممکن نیست مکان واحدی را اشغال کنند از قضیه امتناع اجتماع وجود و عدم در شیئی واحد یا تباین بین سپیدی و سیاهی یا مربع و مستدیر و زردی و شیرینی بهیچ روی کمتر نیست .

همچنین دعوی اینکه پاره‌ی قضایای جزئی بدیهی که بمجرد استماع تصدیق میشوند مانند تساوی بین عدد ۳ و اعداد ۱ و ۲ یا تباین بین الوان سبز و سرخ و غیره نتایج قضایای کلی تری هستند که آنها نیز بنوبه خود از اصول فطری حاصل شده‌اند مردود است زیرا هر کس بخود زحمت ملاحظه و مراقبت در ذهن خویشش بدهد در می‌یابد که قضایای جزئی مزبور و قضایای مشابه آنها در نزد کسانی که مطلقاً بوجود قضایا و اصول کلیه جاهل‌اند معلوم و مورد تصدیق است و چون حصول قضایای جزئی مقدم بر اصول عام و کلی است لذا قضایای نوع اخیر را نمیتوان علت بدهات و فوریت تصدیق قضایای جزئی دانست .

اما هنوز از بحث این موضوع یعنی تصدیق قضایا بمجرد استماع و درک معنی آن نپرداخته‌ایم و چنانکه گفتیم میخواهیم ثابت کنیم که همین بدهات و فوریت تصدیق آنها از طرف مستمع خود اقوی دلیل بر غیر فطری بودن آنهاست زیرا مفهوم مخالف آن چنین میشود که بسیاری مردم قبل از آنکه این قضایا را از دیگران بشنوند از وجود آنها بی‌خبرند هر چند بمحض شنیدن تصدیق کنند و بعداً هم در آنها شك ننمایند حال باید دید آیا ممکن است قضیه که مفهوم آن در نهاد انسان مجبول و در اصل طبیعت بر ذهن او مختوم و منقطع شده تا قبل از شنیدن از سائرین بر او مجبول بماند و بروز آن منوط به کسب از دیگران باشد ؟ البته تردیدی نیست که انسان با بسیاری از این قضایای بدیهی و ضروری پس از شنیدن و درک مفهوم آنها آشنائی حاصل میکند و هر کس چنین کند در خود احساس خواهد نمود که قضیه تازه را کشف کرده که قبلاً از آن بی‌اطلاع بوده است و لو پس از این نسبت بآن انکار و تردید روا نداشته باشد اما نه باین سبب که قضیه مزبور فطری است بل از آنجهت که نظر بماهیت معاشی که مدلول الفاظ قضایای مزبور اند هر قدر فکر کند نمیتواند آنها را بنحود دیگری فرض نماید .

اگر بگویند ذهن قبل از شنیدن این قضایا بآنها علم ضمنی و مستتر دارد و بعد از

استماع آنها علم صریح و بارز حاصل میکند (و قول کسانی که میگویند این قضایا قبل از بروز و ظهور در ذهن موجودند جز این نمیتواند بود) باید برسید مقصود از این علم ضمنی چیست؟ زیرا مشکل میتوان برای اصولی که بطور ضمنی در ذهن مکنون و منطبع اند معنی دیگری جز این قابل شد که ذهن قابلیت درک و تصدیق آنها را دارد و در این صورت تمام اصول و دلائل ریاضی نیز باید جزو مرتسمات فطری ذهن بشمار آیند اما قبول این نتیجه از جانب کسانی که اثبات قضایای ریاضی را مشکلتر از تصدیق آنها بعد از ثبوت میدانند بعید مینماید و هیچیک از ریاضیون قبول نخواهد کرد که کلیه اشکال و نقوشی که رسم میکنند از روی طرح اصلی و طبیعی منقوش در ذهنشان باشد.

ضعف دیگری در دلیل مخالفین مشهود است باین تفصیل که بقول ایشان هر قضیه را که انسان به نخستین شنود بپذیرد فطری است زیرا قبول آن بآموختن نبوده و بدلیل و برهان نیز او را ثابت نشده و بمحض فهمیدن معنی اجزاء آن تصدیق کرده است اما از این قول لازم میآید که بگوئیم انسان نسبت بهیچ چیزی علم حادث ندارد در حالیکه میدانیم حصول علم بآموختن اموری است که قبلاً نزد او مطلقاً مجهول بوده و چون لازم باطل است ملزوم نیز بالضروره باطل خواهد بود و اما در ابطال لازم میگوئیم اولاً اجزاء قضیه موضوع بحث و معنی آن مسلماً نزد سامع قبلاً معلوم نبوده و پس از شنیدن بروی کشف شده و مدلول الفاظ آن و تصوراتی که اجزاء مرکبه قضایای مزبور هستند فطری وی نمیباشند پس هر گاه در تمام قضایائی که بمجرد استماع مسود تصدیق واقع میشوند و اجزاء قضیه و دلالات الفاظ آنها بر مدلول و تصور مدلول نشان فطری نباشند چه باقی میمانند که فطری باشد هر کس مدعی است قضایائی سراغ دارد که تصور اجزاء آن نیز فطری است ما را آگاه کند و بر ما متنی نهد. انسان معانی و الفاظ آنها را بررور و تدریج فرامیگیرد و علائق خاصه بین آنها را درمی یابد و سپس قضایای مرکب از این الفاظ بعضی را بشنود اول تصدیق یا تکذیب میکند و برخی را ولو بهمان درجه صحت باشند چون تصورات مرکبه آنها سهولت حصول دسته اولی نیستند تصدیق نخواهد کرد. الفاظ اگر موضوع برای معانی معینی نباشند در اعداد اصوات مهمله خواهند بود لذا اگر بتوانیم علاقه بین لفظ و موضوع له آنرا درک کنیم تا همان حد قابل تصدیق اند اما تجاوز از آن جائز نیست و چون بیان طرق و وسائل حصول علم و اسباب و درجات مختلف تصدیق موضوع این رساله است در این جا با اشاره اکتفا میکنیم و متذکر میشویم که همین نکته یکی از موجبات شك من در وجود اصول فطری بود.

باری در خاتمه مقال گوئیم نظر ما بامثبتین در این باره موافق است که لازمه فطری بودن اصول موضوع نزاع آنست که مورد تصدیق عامه نوع بشر باشند چه قول بنظری بودن آنها بدون این تصدیق عام مانند اینست که بگوئیم انسان به حقیقت معنی درعین حال هم عالم وهم جاهل است پس باقرار خود این قضایا عاجزند آنها را تصدیق میکنند و نه اکثر کسانی که قابلیت فهم آنها را داشته ولی هرگز در باره جماعت اصول مزبور ممکن نیست فطری باشند زیرا نه آن دسته که از درک تصور اجزاء آن فکر نکرده اند و چنانکه گذشت مجموع این دودسته اقلانیمی از افراد نوع بشرند.

پس از این گوئیم که این دواصل کلی نخستین حقایق که بندهن اطفال راه یابند و سابق بر همه معلومات مکتسب و عارضی آنها باشند نیستند در صورتیکه اگر فطری میبودند لامحاله میبایستی چنین باشند. کودک بخوبی میدانند که دایه‌یی که او را شیر میدهد غیر از گربه‌ایست که با او بازی میکند یا لولومی که از آن میترسد. همینطور تخم ارمنه یا خردلی را که از آن متنفر است از سبب یا شکرکی که دوست دارد تمیز میدهد ولی آیا این تشخیص واقعا در نتیجه استفاده از این اصل کلی فلسفی حاصل شده که « وجود و عدم شیئی واحد در آن واحد محال است »؟ و حتی در سنین بعد که بسیاری حقائق و قضایای دیگر را کشف میکنند و میفهمند آیا میتوان گفت که همواره این اصل در خاطر اوست و آنرا ملاک تشخیص امور قرار میدهد؟ کسانی که ادعا میکنند اطفال از بدو عمر با این اصول و حقائق مجرد و کلی مانند پستانک و جفجفه خود سروکار دارند ممکن است در راه اثبات عقیده خویش تعصب و استبداد داشته باشند ولی مسلما بقدر همان اطفال دارای صداقت و حقیقت جوئی نیستند.

پس ثابت شد که قواعد و اصول کلی موضوع بحث ما بر کودکان و دیوانگان و قسمت اعظم مردم عادی جهان مجهول اند. اما دلیل دیگری بر رد فطری بودن آنها باقی مانده که لازم است در اینجا ذکر شود. اگر این تصورات در اصل فطرت بر ذهن منطبق و منقوش باشند میبایستی درست در نزد همین کسانی که در واقع و عمل بکلی از آن بی‌خبرند از همه واضحتر و بارزتر باشد چه اطفال و مجانین و افراد قبائل وحشی و مردم عامی بسط الرأی که کمتر از دیگران تحت تأثیر عادات و رسوم و عقائد مکتسبه قرار گرفته‌اند و دانش و پرورش افکار آنها را در قالبهای تازه‌ای نریخته باید قاعدتا بیش سائربین آنان وجود این اصول نظری را ظاهر نمایند چنان میبایست. ابلهان مادرزاد که اختلافشان با مردم سالم فقط در خلقت جسمانی است از این اصول که مربوط بنهمن و روان منطبق و مفطور در آن است آگاه باشند در حالیکه اگر تحقیق کنیم بچه‌ها و دیوانگان و وحشیان و مردم عامی از آن چه میدانند خواهیم دید جز تصورات محدود و مجمل از اشیاء و اموری که با آنها بیشتر سروکار داشته و بواسطه تکرار و قوت تأثیر در ذهنشان راسخ‌تر شده چیزی نمیدانند پس اینگونه قضایا و قواعد کلی را نباید در در کلبه وحشیان یا در محاوره اطفال یا در خاطر ابلهان و دیوانگان جستجو کرد. اینها تعبیرات و اصطلاحات معموله در مدارس و مجامع علمی ملت‌های دانشمند است که بمباحثات و علوم لفظی آشنائی دارند این نوع برهان و استدلال برای الزام خصم در مقام جدل و خلاف لازم است ولی از لحاظ کشف حقائق یا پیشرفت علم مفید فائده نیست.

فصل سوم

در نفی فطری بودن اصول عملی و اخلاقی

اگر اصول نظری که در فصل گذشته موضوع بحث ما بود بطوریکه ثابت کردیم مورد تصدیق عامه نوع بشر نباشد اصول عملی و اخلاقی بطریق اولی دارای چنین مقبولیت عامی نخواهد بود. بنظر من بسیار مشکل است در میان اصول اخلاقی حتی يك

اصل بتوان یافت که از حیث قبول عامه بیای اصول نظری از قبیل بداهت وجود هر چه هست هست « و امتناع وجود و عدم شیئی واحد در آن واحد » برسد و بالنتیجه واضح است که احتمال فطری بودن آنها بمراتب بعیدتر و شك در آن قویتر خواهد بود. البته این امر بهیچ وجه مستلزم آن نیست که در صحت و حقیقت آنها تردیدی حاصل شود زیرا هر چند صحت آنها بهمان درجه مسلم است بداهت و وضوحشان باندازه اصول نظری نیست. اثبات صحت اصول اخلاقی محتاج بحث و استدلال و فعالیت ذهن است در صورتیکه اصول نظری احتیاجی باثبات ندارند. درباره اصول اخلاقی نمیتوان گفت مانند حروف منقور بر لوح ذهنند زیرا اگر چنین بودند بخودی خود آشکار و حقیقتشان نزد همه کس معلوم و مسلم میگردید و این نکته هیچ منافاتی با صحت و قطعیت آنها ندارد زیرا این قضیه هندسی مثلا که مجموع زوایای مثلث مساوی با دو قائمه است هر چند بوضوح و بداهت آن قضیه دیگر نیست که کل بزرگتر است از جزء و باول شود مورد تصدیق واقع نمیگردد اما از حیث صحت و قطعیت بهیچ وجه کمتر از آن نمیباشد. همینقدر کافی است که بگوئیم اصول اخلاقی قابل اثبات اند و اگر نسبت بآنها علم یقینی حاصل نکنیم مسلما تصور از خود ماست ولی از طرف دیگر همین امر که بسیاری مردم از آنها بی خبرند و بسیاری دیگر بکنند و سختی آنها را تصدیق میکنند دلیل روشنی است بر اینکه فطری نیستند و علم بر آنها مستلزم کسب و نظر است.

من از کسانی که بتاریخ آشنائی دارند و قدمی از کنج خانه خویش بیرون نهاده اند میپرسم کجا چنین اصول اخلاقی که مورد اتفاق و تصدیق همه مردم جهان باشد سراغ دارید؟ آن اصل عملی و اخلاقی که بدون هیچ شك و چون و چرا قبول عام دارد (و تا نداشته باشد فطری نمیتواند بود) کدام است؟ شاید اکثر مردم در پاسخ این سئوالات بگویند عدالت و وفای عهد چنین اند و حتی در میان دزدان و حرامیان نیز که بیش از همه از طریق انسانیت منحرف گشته اند موازین عدالت و ایفای عهد مراعات میگردد در جواب گوئیم شاید حرامیان و افراد مهذورالدم میان خود چنین کنند اما نه باین سبب که ناموس فطری طبیعت است آنها از نظر مصلحت بدان عمل میکنند و قاعده مرسومه در جماعت آنهاست زیرا چگونه میتوان گفت کسانی که با هندستان خود بروفق انصاف و مروت رفتار میکنند اما مردم صحیح العمل را میکشند و غمناک می نمایند قائل باصول اخلاقی هستند. عدالت و صداقت مبانی عادی جامعه میباشند لذا دزدان و حرامیان هم هر چند رشته الفت با خلق را گسته اند ناگزیرند در بین خود بوعده وفا کنند و قواعد انصاف را پیروی نمایند و الا نخواهند توانست چرگ خود را نگهدارند ولی کیست که بگوید مردمیکه بخیانت و تعدی مال خلق را میبرند قائل بصداقت و عدالتند و این اصول در آنها فطرتا موجود است؟ شاید بگویند که این مردمان منحرف آنچه را در عمل و رفتار خود نقض و انکار میکنند در ذهن خویش بطور ضمنی تصدیق دارند. در پاسخ گوئیم که کردار مردمان همیشه بهترین ترجمان اندیشه آنهاست و چون اولایقین داریم که عمل اکثر مردم و عقیده قسمتی از آنان کاشف از تردید و انکار این اصول است اثبات موضوع اجماع عام نوع بشر در مورد آنها هر چند فقط نظر باشخاص بالغ و ممیز باشد غیر ممکن و لذا فطری بودن آنها منتفی خواهد گردید تا آنجا بسیار غریب و

غیر معقول مینماید که بوجود اصول عملی فطری قائل باشیم در حالیکه اثر آنها را از حدود اندیشه و عقیده متجاوز ندانیم اگر اصول عملی ماخوذ از فطرت و طبیعت باشند باید مبنای رفتار و کردار مردم قرار گیرند و وحدت و اتفاق رویه ایجاد نمایند چه هر گاه فقط در مورد تصدیق ذهنی واقع گردند، ما به لامتیاز آنها از اصول نظری مرتفع خواهد بود. البته باید اذعان کرد که طبیعت حس جلب سعادت و لذت و دفع شقاوت و الم را در انسان قراردادده است و این دو در حقیقت اصول فطری عملی هستند و چنانکه باید دائماً و بلا انقطاع در تمام اعمال ما تاثیر و نفوذ دارند و در میان همه مردم در تمام ادوار عموماً و بدون استثناء مشهود بوده و هست ولی اینها تمایلات نفسانی انسان است به نیکوئی نه مرتسمات حقایق فطری در ذهن.

دلیل دیگری که بر رد فطری بودن اصول اخلاقی میتوان آورد اینست که هیچیک از آنها بخودی خود ثابت و بدیهی نیستند و نسبت به همه آنها شك و تردید جائز است در صورتیکه اگر فطری یا اقلاً بدیهی می بودند که صفت لازمه فطریات است احتیاج باقائه دلیل برای اثبات یا مقبول ساختن آنها نمی افتاد اگر کسی در صحت قضیه امتناع وجود و عدم شیئی واحد در آن واحد شك کند یا برای آن دلیل بجوید سلیم العقل خواننده نمیشود زیرا این قضیه بیرهان ثابت نمیگردد و کسیکه بمجرد استماع آنرا نفهمند و قبول نکند هیچگونه دلیل و برا قانع نخواهد ساخت ولی اصل معروف و اساسی اخلاق که مبنای تمام فضائل اجتماعی است یعنی دستور مشهوری که میگوید « بر دیگران همان پسند که خواهی بر تو پسندند » اگر بر کسی عرضه شود که تابعال آنرا نشنیده بفرض اینکه معنی آنرا درست بفهمد او را میرسد که در آن تأمل نماید و دلیل آنرا جویا گردد و برگوینده است که بر صحت آن حجة آورد و همین امر دلیل کافی بر فطری نبودن آن است چه اگر چنین میبود باول شنود و بمحض نرك معنای آن مقبول میافتاد و تصدیق میشد و تردید و تأمل در آن روی نمیداد.

البته وفای بعهده و قاعده او فوایا بالمعقود از اعظم قواعد اخلاقی است و اصلی تردید ناپذیر میباشد اما اگر از يك نفر مسیحی که قائل به ثواب و عقاب اخروی است پرسند چرا باید انسان عهد خود را نگهدارد؟ خواهد گفت « چون امر الهی است و خداوند عالم که حیات و ممات انسان درید قدرت او است چنین فرموده است » در حالیکه پیروان هابس بی جواب خواهند داد « جامعه از ما چنین متوقع است و خلف و عده را کیفر میدهد » و حکمای دهری قدیم چنین توجیه میکنند که « نقض عهد و خیانت در امانت مادون شأن انسان و خلاف فضیلت یعنی اقصی غایت کمال نفس انسانی است » و همین منشا اختلاف نظر عظیمی است که طبعاً بین مردم درباره قواعد اخلاقی بر حسب نوع سعادت می که برای آنها میسر یا مطمئن نظر است مشهود میگردد و چنین اختلافی با فطری بودن اصول عملی اخلاق و مرتسم بودن آنها در ذهن بلا واسطه از طرف خداوند منافات دارد سلماً که وجود صانع چنان بدلائل عدیده واضح و اطاعتی که مردم نسبت باو امر او باید داشته باشند چنان مطابق عقل است که قسمت اعظم مردم قواعد ناموس فطرت را مصدقند ولی باید اذعان

• فیلسوف مادی مشهور انگلیسی و سلف لاک مؤلف کتاب معروف لویاتان

دانشگاه های امریکا

رئیس دانشگاه کلارك در شهر وورستر از ایالت ماساچوست امریکا در روز جشن این دانشگاه خطابه ای ابراد کرد که تعداد و مقام و وضع مالی دانشگاه های امریکا را بخوبی روشن میسازد. اینک قسمتی از خطابه مزبور که جنبه عمومی دارد برای اطلاع خوانندگان ترجمه و ذیلاً نقل میگردد :

از فردا بیعد بیشتر شما که اکنون در این سالن حضور دارید بیازارهایی خواهید رفت تا متاعی را که بدست آورده اید یعنی تعلیمات و هنر مندیهائی را که در محیط دانشگاه کسب کرده اید در مقابل حقوق ماهانه و یا مبلغی بصورت دیگر معاوضه کنید. تحصیلات سه و چهار ساله شما در این دانشگاه بطور متوسط برای هر يك از شما یا خانواده های شما در حدود ۵۰۰۰ دلار خرج برداشته و دانشگاه هم بنوبه خود در راه تربیت هر يك از شما ۱۰۰۰۰ دلار بکار انداخته است و اگر جوانب مختلفه امر را در نظر بگیرد تصدیق خواهید کرد که تعلیمات دانشگاهی و تحصیل درجه لیسانس با صرف مبلغ ۱۵۰۰۰ دلار چندان گران نیست.

فردا هر يك از شما بجماعتی مرکب از هشت میلیون نفر فارغ التحصیل کالج های آمریکا که جزء مهمی از ثروت و سرمایه این کشور محسوب میشوند ملحق خواهید شد. در حال حاضر خوشبختی و موفقیت امریکا با مقامی که در دنیا کسب کرده بیش از هر دوره ای در تاریخ این کشور بستگی بوجود مردان و زنان تحصیل کرده و دانشگاه دیده دارد. بنابراین جای تعجب نیست اگر بدانیم بیشتر از سه چهارم قانددین ملی و بالغ بر هشتاد درصد از مدیران صنایع و نیمی از سناتورها و سه چهارم وزراء و چهار پنجم قضات کشور ما مردان یا زنانی هستند که دارای تحصیلات دانشگاهی میباشند.

نمود که پاره قواعد اخلاقی بطور کلی مورد تصدیق توغ بشرواقع میشوند بدون اینکه مأخذ واقعی آنها بدانند یا اقرار کنند و این نیست مگر بسبب مشیت الهی که مردم را در ظلمت گواهی میبیند و اختیار پاداش و کیفر آنها را در دست دارد و قدرت کامله او جباران و عاصیان گردنکش را بمحاسبه اعمالشان میکشاند زیرا خداوند فضیلت فردی و سعادت عمومی را توأم ساخته و افتراق ناپذیر نموده و عمل بآن را برای بقای جامعه لازم فرموده و بحال کسانی که بامردمان صالح طرف معامله هستند نافع قرار داده پس عجب نیست که هر کس باید بکوشد نه تنها موافق این موازین عمل کند بلکه بساثرین هم توصیه و تأکید نماید تا عمل ساثرین هم بروفق آن موازین گردد و بالمال خود او از ثمره آن منتفع شود انسان هم از راه علاقه و نفع شخصی و هم از جهة ایمان و اعتقاد متمایل است آنچه را نقض و تخلفش مستلزم سلب امنیت و سلامت او است محترم و مقدس شمارد و این امر هر چند از درجه و جوب اخلاقی و ابندی این قواعد چیزی نمیکاهد و ای میرساند که تصدیقی که مردم لفظاً و ظاهراً نسبت بآنها دارند مثبت فطری بودن آنها نیست.